کاوشی در قلمرو «موسیقی ایرانی»

(۱۰)

۸ - [و پایان] - آیا موسیقی ایرانی غم‌انگیز است؟ زیباست؟

پرویز منصوری

براین پرسش، چه پاسخی می‌توان داد؟

این اولین‌بار نیست که مسئله «غم‌انگیزی» موسیقی ایرانی مطرح می‌شود، اگر چه بنظر می‌رسد که پاسخگویان این مسئله ، همواره در سطح موضوع مانده، کم و بیش بدون دقت و موشکافی لازم، بر این کیفیت موسیقی ما، صحه گذارده‌اند. تقریباً تمام کسانی که خواسته‌اند در کتابها، کنفرانس‌ها یا مقاله‌هاشان، اشاره‌ای به خصوصیات و حالات این موسیقی کنند ، ضمناً آنرا «غم‌انگیز» خوانده‌اند، بدون آنکه وارد ماهیت «غم» شوند و آنرا تفسیر کنند .

اما اگر قرار باشد که به این مسئله دقیق‌تر و جدی‌تر اندیشیده شود، ناگزیر دو وظیفه در مقابل ما قرار می‌گیرد .

اول آنکه در باره مفهوم کلمه «غم» بیش ازینها تأمل شود و دوم آنکه ببینیم اساساً هنر تاچه‌اندازه موظف است، بازگوینده حالت «غم‌انگیزی» باشد. و آنگاه که با دقت و موشکافی‌ای کافی، توام با احساس مسئولیت، این مهم را به‌انجام رساندیم، به‌این بررسی بپردازیم که منظور صاحب نظران از غم‌انگیزی یا غم افزائی موسیقی ایرانی چیست ؟

اینك تأملی برروی حالت «غم»:

آیا غم حالتی است که در مقابل شادی قرار می‌گیرد؟ آیا «شادی» ، «امید افزا» نیزهست؟ آیا «امید» باکدام یك از این دوکیفیت:ـ با«غم» یابا «یاس» ـ در تضاد است ؟

به نظر می‌رسدکه حالت‌های غم و شادی ازیکسو و «یاس»و«امید»از سوئی ترتیب بایکدیگرمتضادند. برخی ازصاحب‌نظران ازتوصیف‌غم‌انگیزی موسیقی ما ، حالت یاسی را نیزکه در این موسیقی هست ، بیان می‌کنند و بعضی دیگر خواستار بیان حالت متضاد با «شادی»، در این موسیقی‌اند.اما بهرحال «غم» چیست ؟

شاید بهتر باشدکه در توصیف حالت غم، بجای آنکه به‌دنبال تعریفی درعلم روانشناسی باشیم(وازاین رهگذر سخن‌را به‌درازا بکشانیم،)نمونه‌ای در هنری صریح‌تر و سهل‌الهضم‌تر به‌دست دهیم، به بیانی دیگر از هنرکلام (شعر وادبیات) مثالی بیاوریم:

نادرنادرپور در یکی از آثارگذشته خود ایدهٔ جالبی مطرح می‌کندکه به‌درستی به‌کارمان می‌خورد :

«ابلیس ، ای خدای بدیها ، تو شاعری
من بارها به شاعریت رشگ برده‌ام
شاعر توئی که اینهمه شعر آفریده‌ای
غافل منم که اینهمه افسوس خورده‌ام

«عشق» و«قمار»شعرخدانیست، شعرتست
هرگز کسی به شعر تو بی‌اعتنا نماند
غیر از خداکه هیچیك ازین دورانخواست
در «عشق» و در «قمار» کسی پارسا نماند

«زن» شعر تست با همه مردم فریبی‌اش
«زن» شعر تست با همه شور آفریدنش
«آواز» و «می» که زاده طبع خدا نبود
این خوردنش حرام شد ، آن یك شنیدنش

در «بوسه» و «نگاه» تو شادی نهفته‌ای
در «مستی» و «گناه» تولذت نهاده‌ای

برهرکه در بهشت خدائی طمع نبست
دروازهٔ بهشت زمین را گشاده‌ای

اما اگر تو شعر فراوان سروده‌ای
شعر خدا یکی است ولی ، شاهکار اوست
شعر خدا غم است ، غم دلنشین و بس
آری ، غمی که معجزهٔ آشکار اوست

دانم چه شعرها که تو گفتی و او نگفت
یا از تو بیش گفت و نهان کرد نام را
اما اگر خدا و ترا پیش هم نهند
آیا تو خود کدام پسندی ، کدام را

نادرپور در این شعر تمام لذت‌های مادی (**عشق، قمار، زن ، آواز ، می، بوسه ، نگاه ، مستی و گناه**) را دریك‌کفهٔ ترازو و تنها **غم** را درکفهٔ دیگر می‌گذارد. صرف نظر ازآنکه اگر به مصطلحات عرفا توجه‌کنیم،تقریباً تمام «سلاح»های برشمردهٔ نادرپور،که در دست شیطان فرض شده ، (ظاهراً بجز «قمار»،) می‌تواند «وسیله»ای در دست خدای عرفا نیز باشد، ولی در هرحال پیداست‌که شاعر از این سلاح‌ها تنها « لذت‌های زودگذر » و دنیوی را منظور نظر دارد و برهمین سیاق، «غم» نیز کیفیتی مطبوع می‌یابد («غم دلنشین» ، «غم = معجزهٔ آشکار خدا») ، زیرا دائمی است و مطبوعیت آن فزاینده . اگر بخواهیم که محتویات کفه‌های ترازوی پیشگفته را ، از نظر تحلیلی، اندکی ساده‌تر و عوامانه‌ترکنیم، بهتر است ازراه حس ذائقهٔ انسان مثالی بیاوریم : مقایسه «طعم شیرین» از یکسو و «طعم بانمك » از سوی دیگر... می‌دانیم‌که ذائقهٔ انسان از طعم شیرین درلحظهٔ اول بسیار محظوظ می‌شود، ولی تکرارآن خیلی زود دلزدگی می‌آورد. درمقابل، طعم«شوری اندك» (با نمکی) مدت زیادی ذائقهٔ آدمی را محظوظ و متلذذ می‌کند . آن لذت ارزشمند است‌که ناگهانی و سریع نباشد و فوراً نیز زائل نگردد ، بلکه «زیبائی» یا «مطبوعیت» خویش را بتدریج برانسان آشکار سازد تاازین رهگذر، زمان تلذذ را به‌درازائی بیشتر بکشاند. این چنین لذتی، عمیق نیز هست. اجازه دهید نمونهٔ دیگری بیاوریم و این یك را می‌توان ازیك‌دستور (یاتوصیهٔ) مذهبی استخراج‌کرد: گفته شده است‌که اگردربرخوردبامشکلات

زندگی دچار قلق و گرفتگی شده‌اید ، مفید است که ساعتی را در قبرستان بگذرانید. فضای لایتناهی قبرستان، اندیشه‌شما را وسعت می‌بخشد و از فضای زندگی مادی و دنیوی بیرون می‌کشد. این چه حالتی است که در قبرستان به انسان دست می‌دهد؟ آیا نمی‌توان آنرا «غم» گفت ؟

ازاین مقدمات می‌توان این نکته را قطعاً دریافت که در هر «غم» حقیقی، نوعی «شادی مطبوع» نهفته است. درواقع آن انبساط خاطری که غم به انسان می‌بخشد، خود مطبوعیتی بسیار ارزنده‌تر از «شادی» یا «لذت لحظه‌ای» در بردارد و به‌نوبه خود امید انسان را می‌افزاید.

واضح است که ارزش یك کار هنری بستگی کامل و قطعی به میزان «پایداری» و «دوام» آن، طی گذشت زمان دارد و تا آنجا که خصوصیات و ارزشهای هنری بررسی، تحلیل و تعلیل شده است، این نتیجه در مجموع به دست آمده که هر اثر باارزش هنری ، بدون تردید ، رسانای غمی ـ به همان مفهوم که تاکنون بیان شد ـ به‌انسان است. انسان آنگاه اثرهنری را «درك» می‌کند که در رابطه با آن نوعی «همدردی» احساس کند. این اثر تاحدودی همان نقشی را برعهده دارد که فردی دیگر در نقش غمگسار[1] انسان بازی می‌کند. فرد غمگسار ، مانند دستگاه گیرنده‌ای که طول موج خود را برابر طول موج دستگاه فرستنده کرده است ، با نیوشیدن (گوش گرفتن) ناله‌های دل انسان، غم‌های اورا از دلش بیرون می‌کشد، آنهارا پیش رویش می‌گذارد و به‌این ترتیب تأثیر منفی‌شان را ازمیان می‌برد. آنچه ازین پس درانسان باقی می‌ماند اندیشه‌ای صیقل زده و تازه نفس است که مجدداً قادر می‌گردد با امیدی روشن به زندگی ادامه دهد.

اکنون به موسیقی ایرانی برگردیم. می‌گویند که این موسیقی غمزده است، شنیده شده است که «این موسیقی یاس‌آور است.» اما گفتیم که مفاهیم «غم» و «یاس» متشابه یکدگر نیستند. به‌بیان دیگر، «غم امید افزا» به‌هیچرو متشابه با «یاس بازدارنده ازفعالیت» نیست! از سوی دیگر باید اعتراف کرد که در موارد فراوان، این یك، ودر موارد بسیار دیگر، آن نظرصحیح است. بنابراین ناگزیریم علت تجمع ضدین را دراین موسیقی بررسی کنیم. آیا تنها یکی ازنظرات بالا صحیح است یا هردوحالت در موسیقی ما وجود دارد؟

۱ــ صفت غمگسار ، مرکب از اسم «غم» و مصدر «گساردن» به معنای نوشیدن وجذب کردن، صفت کسیست که غم انسان را می‌نوشد وجذب می‌کند.

به‌نظر می‌رسد، آشکارترین علت‌های این تضاد درطرز اجرای‌موسیقی ما نهفته است: اگر موسیقی ایرانی استادانه اجرا شود، «غم‌انگیز» و«امید افزا» ودرنتیجه مطبوع ومثبت است وچنانچه ناشیانه واحیاناً غیراصیل اجرا شود، یاس‌آور و خستگی افزاست. بدون تردید عوامل دیگر، مانند روحیه وحتی جهان‌بینی نوازنده ـوشنونده‌ـ نیز در این استنباط موثر تواند بود. و بالاخره‌نوعی پدیده‌های اجتماعی نیز دراین‌میان سهمی دارند،مثلاً اگرنظام اجتماعی افراد را تشویق کندکه از راه‌های آسان‌تر وبی‌دردسرتر به‌شهرت و مقام برسند، پس ازچندی، افراد به‌تنبلی دچارخواهند شد،کسی دنبال‌ساختن زیربنا نخواهد رفت و همه در سطح خواهند ماند و در همین موقعیت به فعالیت‌های آسانتر، بی‌دردسرتر وسطحی‌ترهمت خواهندگماشت. نتیجه‌اینکه در چنین اجتماعی ، اگر افرادی ، در قشر اقلیت پیدا شوندکه ورای نظام اجتماعی به‌کار خلاق و تحقیقی عشق ورزند ولی امکان اندکی در رهگذر کار خود بیابند، نه‌تنها موسیقی ایرانی، بلکه‌کلیه مظاهرهنری را«یاس‌آور» خواهند دید. می‌بینیم‌که این استنباط واستنتاج فقط به‌موسیقی ایرانی‌مربوط نیست. این قاعده می‌تواند درکلیه هنرها ودر تمام جهان بسط وتعمیم یابد: تابلوی مشهور «لبخند ژوکوند» بجای آنکه نشانه‌ای از شادی‌ای زودگذر و لحظه‌ای عرضه‌کند ، «غمی» را بازگو می‌کند و سونات «باتتیك» بتهوون ازهمان میزانهای اولیه به‌طرح مسئله‌ای می‌پردازدکه، احیاناً تا دنیابرقرار است، مبتلابه بشراست وازین نمونه‌ها در جهان هنر فراوان می‌توان‌یافت. بشر زمانی به هنر پناه می‌بردکه از مشکلات مادی ومعنوی، جسمی‌وروحی خسته شده و طالب رهائی از آنها باشد . واضح است‌که همه افراد بشر به سطح واحدی از هنر التجاء نمی‌جویند . انتخاب ایشان از این یا آن سطح هنری، همانند درك یا توقعی‌که ازآن دارند، بستگی‌ای مستقیم به‌سطح‌تفکر آنان دارد.

بنابراین اگردرست است‌که موسیقی اصیل اپرانی نیزبازگوینده‌مسائل درونی و روانی مردم ، طی قرون متمادی بوده است ، بنابراین بی‌تردید می‌توان‌گفت‌که این موسیقی برای آنها زیبا ، دلنشین و غمگسارانه است ، دوای دردشان است و از همین رومورد علاقه‌شان.

معذلك اگر درست بنگریم ، این موسیقی (وهنرهای همطراز آن) در پی‌آن نیست‌که «امیدی قابل لمس ، و احیاناً مبارز» خلق‌کند.این خصوصیت بیشتر مربوط به‌موسیقی مللی است‌که در آن جنبه‌های «مذکر» به جنبه‌های

«مونث» می‌چربد پدیدهٔ غیر مبارز بودن را البته نمی‌توان و نباید به‌گردن این موسیقی و این دسته از هنرها انداخت. در واقع این مردمندکه هیچگاه در مبارزه مادی قرون پیروز نشده و به‌آن باورندارند.

از سوی دیگر در قشری بزرگ از ادبیات موسیقی غرب، خصوصیات تحرك، تغییر و عظمت (به صورت عوامل مبارزه‌ای ثمربخش)، بـه چشم می‌خورد ـ و این درست همان خصوصیتی است‌که در قرن حاضر درکشورما خواهان فراوان‌تری می‌یابد. قشر روشنفکر و جوان، موسیقی ملی را رها کرده روبه‌سوی‌نمونه‌های دم دست‌ترموسیقی‌غرب،مانند «راپسودی‌هنگروار لیست تا سمفونی پنجم بتهوون»، می‌برد. موسیقی غرب به تدریج بازار خویش را درکشورما بازمی‌کند وآنقدر پیش می‌رودکه هواخواهی‌ازموسیقی غرب‌به‌نوعی«سنو بیسم»تبدیل‌می‌شود(عجیب‌نیست‌که‌به‌تازگی«اشتکهاوزن» نیز، به‌عنوان آخرین تحولات موسیقی غرب، به ایران دعوت شده است.)

بطورکلی از اوائل این قرن، تغییراتی در روابط متقابل اقشارمختلف مردم ایران پدید آمد، ساختمان اجتماع عوض شد وطرز فکر مردم نیزتغییر کرد. این تحولات بهرحال نمی‌توانست در جلوه هنرها و بخصوص‌موسیقی، بی‌تأثیر بماند. مردم (و به نمایندگی آنها: روشنفکران آن زمان)، کم‌وبیش از لحن عارفانه و بی‌تحرك ودرعین حال نامناسب موسیقی ایران خسته‌شده بودند. درنتیجه‌موسیقیدانان، که‌خودکم‌وبیش‌کسوت‌روشنفکری دربرداشتند، به تدریج تحرکی در موسیقی ایران پدیدآوردند؛ درویش خان، تحت تأثیر موسیقی غرب، که آنزمان در شعبهٔ موزیك نظام مدرسه دارالفنون تدریس می‌شد، الحان زیبائی ازآن موسیقی گرفته وارد موسیقی ایرانی نمود[1]؛ سپس علینقی وزیری در ساخته‌های خود اختلاطی ازین دولحن پدید آورد. این تحولات بدون تردید ناشی از تشخیص روشنفکرانه خواست زمان بوده است.

از آنچه تاکنون‌گفته‌ایم، نتیجه‌گیری‌کنیم:

۱ـ موسیقی ما در عالی‌ترین شکل اجرائی خود، همپای عالی‌ترین مظاهرکلیه هنرها درسراسرجهان، غم‌انگیز است و این‌کیفیت دراغلب‌موارد

۱ـ در این مورد البته خیلی صریح وقطعی نمی‌توان نظر داد. از طرف دیگر بعید نیست‌که فکرتنظیم «پیش درآمد» قبل ازشروع آواز، اگرچه‌نه‌خیلی صریح، تحت تأثیر «اوورتور»های قطعات موسیقی غرب باشد.

طبیعی، اصیل ومثبت است.

۲ـ اگر موسیقی‌ای، به شرط آنکه اصیل باشد، فاقد تحرك است،این را نباید به حساب خود موسیقی و مباشران آن گذارد ، بلکه باید دانست که موسیقی بازگوکننده وضع اجتماع وانعکاسی از روحیه مردم است و با تغییر این، آن یك نیز خود بخود تحول خواهد یافت .

۳ـ نکته دیگر که ذکرش در اینجا مفید است آنکه، موسیقی ایرانی، طی تاریخ این سرزمین، همه‌نوعی کیفیت: غم افزا،نشاط‌آور[1] وحتی‌یاس‌انگیز داشته است. تنها خصوصیتی که‌سندی نسبت‌به‌آن‌دردست نداریم وازهمین‌رو به وجود آن نمی‌توانیم مطمئن‌باشیم، آنکه این موسیقی دارای عظمت‌بوده باشد (چنانکه این یك در موسیقی غرب، طی سه‌چهار قرن اخیر حاصل شده است.) این دیگر برعهده موسیقیدانان است‌که متناسب با تغییرات اجتماعی وخواست حقیقی مردم، (ونه ازراه تخدیر افکار آنها)،آثاری عظیم‌ترعرضه کنند[2].

***

زیبائی در موسیقی ایرانی

دراین مقوله نیزباید قبلا اندکی برروی مفهوم «زیبائی» تأمل‌کنیم. زیبائی چیست .

زیگموند ـ سبات منقد و موسیقی شناس آمریکائی درکتابی تحت عنوان «The Art of Enjoing Music » در این باره چنین‌گفته است :

... در تعریف موسیقی ، «ترکیب اصوات در جهت و به منظور حصول **زیبائی**» بررسی درباره آخرین کلمه بسیار مهم است. در واقع یافتن مفهومی‌صریح

۱ـ لازم است یادآور می‌شود که منظور از «کیفیت نشاط‌آور» به‌هیچ‌رو، آن ترانه‌های مبتذل وآلامدی نیست‌که امروز بازارگرمی یافته است. این‌پدیده غیراصیل وتأسف‌آور نه‌تنها بسیار مصنوعی به‌مردم تحمیل شده، بلکه نبوداری از وضع متشنج طرز تفکر مردم ما ، و تخدیرشدگی آنها، نیز هست.

۲ـ باید خوشحال بود که دراین اواخر ، در راه عظمت دادن به‌موسیقی ایرانی وبه‌عنوان قدم‌های اولیه،کوششی درتنظیم قطعات اصیل برای ارکسترهای نسبتاً بزرگ اعمال شده است. حتی به‌تازگی یکی دو قطعه اپرا نیز، کم و بیش برروی ملودی‌ـمدل‌ها و مقام‌های موسیقی ایرانی نوشته شده است.

در برابر کلمه «زیبائی»، اگر غیر ممکن نباشد لااقل بسیار دشوار است. از **جون کیتز** تعریف شاعرانه‌ای دردست است: «زیبائی حقیقت است و حقیقت زیبائی، و این تمام آن چیزی است که در زندگی می‌دانیم و به دانستنش نیازمندیم...» اما هنوز ما نمی‌دانیم حقیقت چیست؟ «. . . در واقع هیچگاه پاسخی اقناع کننده براین پرسش نداشته‌ایم. در باره تمام مشکل شاید بتوان چنین گفت که زیبائی و حقیقت، همانند یکدیگر، پدیده‌هائی هستند که بافردیت سروکار دارند.... اگر تعداد زیادی از مردم، در دوره‌ای مشخص اززمان، در برابر یك تصنیف مشخص، همگون و هم نظر چنین نظر دهند که «این قطعه زیباست.»، شانسی برای آن تصنیف هست که در سلك «کلاسیك» درآید (در واقع می‌توان استنباط کرد که «کلاسیك» یعنی نمونه‌ای از زیبائی دائمی ...

اگر نقل قول بالا توانسته باشد درباره مفهوم «زیبائی» به ما کمکی بکند، ناگزیر اکنون باید به دنبال درك کلمه «حقیقت» باشیم.

حقیقت چیست؟

ظاهرا می‌توان چنین پنداشت که «حقیقت آن چیزی است که تغییر-ناپذیر باشد»، اما این حکم همه‌جا (و بخصوص در زمانی طولانی) صادق نیست، چه طی دورانهای تاریخی چه بسیار، مردم به «حقایقی» پی‌برده‌اند که در دورانی بعد، بطلانشان ثابت شده و «حقایق دیگری» جای‌شان را گرفته‌اند. معذلك می‌توان حکم بالا را، هرچند ناقص است، برای زمانهای کوتاهتر، معتبر دانست، و نیز می‌توان، بنابر تجربه، این اصل را که: «... بی‌تردید در «غم» مقدار عظیمی، حقیقت، و، اصالت، وجود دارد»- حتی در زمان‌های بزرگتر- صحیح انگاشت.

اکنون به قصد یافتن حقیقت، نگاهی به موسیقی ایرانی می‌اندازیم؛ دومظهر متضاد پیش روی ماهست:-

- موسیقی سنتی و آنچه که با رعایت قواعد و اصول سنتی کم و بیش اعتلاء یافته و بدون شك جوابگوی خواست‌های روانی مردم اصیل ماست.

هنوز تعداد بسیاری ازمردم در مقابل موسیقی ایرانی، به‌شرط آنکه‌استادانه اجرا شود ، نظر موافقی دارند . من تردید ندارم اگر استادان بزرگی نیز ، باحفظ اصافت این موسیقی ، آنرا اعتلاء بیشتری بخشند ، کارشان بهرحال باموافقت همین‌مردم مواجهه خواهدشد[1] در این موسیقی «غمی» هست که چون «حقیقی» است، «زیبا» است.

ـ درکنار این واقعیت ، مظهری از هنر ریاکارانه نیز، با وسعتی قابل ملاحظه، به«تخدیر» روحیه مردم اشتغال دارد[2]متاسفانه مدافعین(ومنتفعین) این جنبه از هنر ، بسهولت قادرند خلط مبحث‌کنند و «بازار وسیع وگرم هنرشان» را دلیلی بر«اصالت» این پدیده هنری جابزنند . این استدلال شاید فقط ساده لوحان را بتواند فریب دهد، چه مادام‌که نظام اجتماعی در مقابل تخدیر افکار عمومی ساکت می‌ماند و هنری پسندیده وارزشمند در برابر آن عرضه نمی‌کند، اکثریت مردم به تدریج درك صحیح را از مفاهیم هنر، غم، حقیقت وزیبائی از دست می‌دهند .

بنابراین در چنین وضعی اگر هنر ریاکارانه بازارگرمی پیداکند،همین خود دلیلی برعدم اصالت آن است. هنر«مردم پسند» امروزی بهرحال‌شامل حقیقت نیست ، زیرا مانند «مد لباس» به سرعت تغییر می‌کند (ببینیدکه در همین پایتخت‌کشورآسیائی ما چه تعداد فراوانی مغازه‌های «بوتیك»به‌کسب وکار ـ وجلب منفعت ـ مشغول‌اند، در حالیکه اساساً احتیاجی اصولی‌به‌این

۱ـ این‌احتمال البته وجود دارد که‌استادان بزرگ، درراه اعتلاءبخشیدن به‌موسیقی ایرانی بامقاومت مردم ـ ناشی از خرق عادت ـ روبرو شوند ، ولی بهرحال تردیدی نیست‌که کار خوب و سنجیده ، بالاخره روزی جائی والا برای خویش می‌یابد و مردم آن زمان ، مباشران و مبتکران آنکار را به احترام و ستایش یاد خواهند کرد .

۲ ـ من دراینجا نمونه‌ای به‌دست می‌دهم،

دریکی از برنامه‌های « واریته‌کوکو » درتلویزیون ملی‌ایران،خواننده‌ای دریشت حجابی غیرقابل نفوذ از، ۱) آرایش غلیظ و دکوراسیون مصنوعی و چشم‌گیر صحنه و، ۲) «غمی» بسیار مبتذل و ایضاً مصنوعی ، که حتی صدایش را گریه‌آلود می‌کرد ، شعری به‌این مطلع می‌خواند ، « . . امروز دیگه همهٔ عشقا دروغه ...» عشق دروغین، غم دروغین و هنر دروغین، در پناه ظاهری‌که از شدت فریبندگی دیدگان بیننده را خیره می‌کند، یعنی این مظهر ازهنر کشور ما، قطعاً هیچ انسان عمیقی را به‌خود جذب نمی‌کند ودرهرحال نمی‌تواند حقیقی وصادقانه باشد .

تقلید ناپسند، یعنی تغییرآستین ویقه و دگمه‌های‌کت و شلوار آقایان ودامن وکفش وجوراب وکلاه خانم‌ها نیست.)

ما قبلاً گفتیم «حقیقت آن چیزی است‌که تغییر ناپذیر باشد»... وبه بیان بهتر : «زیبائی آن چیزی است‌که ، هرچه‌کهنه شود و احیاناً در بوته فراموشی افتد، دردیدار مجدد، باز زیبا جلوه‌کند.» [وبرهمین سیاق می‌توان دیدکه حتی ابتدائی‌ترین مظهر زیبائیهای هنری، مثلاً آهنگهای عامیانه،تا آنحدمی‌توانندارزشمند باشندکه‌بزرگترین خلاقان تاریخ‌موسیقی،بتهوون‌ها، بارتوك‌ها و ریشارد اشتراوس‌ها نظری این چنین با اهمیت درباره‌شان ابراز دارند:«... موسیقی عامیانه را نباید به عنوان، مواد خام، موسیقی تصنعی تلقی‌کرد. لازم‌نیست این مواد خام تصحیح یاتکمیل شود. موسیقی‌عامیانه، خود به تنهائی طرحی‌کوچك از یك فورم‌کامل را عرضه می‌کند ...»] اینك اگر تعریف فوق را درباره زیبائی و حقیقت با «تولید بی‌درپی وکم و بیش اتوماتیك» هنر ریاکارانه مقایسه‌کنیم ، ارزش دومی برایمان روشن خواهد شد. و نیز به خاطر اطمینان ازصحت این ارزیابی ، ناگزیر این تولیدات را باترازوئی می‌سنجیم‌که درقسمت‌اول این گفتاربه‌دست دادیم: دراین موسیقی «غمی» هست‌که چون «مصنوعی» است، نازیباست . و این درست، نتیجه‌ای است متضاد باآنچه‌که از ارزیابی مظهر اولی به‌دست آمده است .

نوجوئی ناپسندی‌که، بازهم ریاکارانه و فقط به خاطر جلب منفعت، در این مظهر موسیقی به چشم می‌خورد ، تولیدکنندگانش را وامی‌داردکه بی‌اعتنا، به‌هنر ملی و الحان خاص و زیبای محلی ، دست توسل به‌دامن هر خزعبلاتی‌که درمبتذل‌ترین قشرهنری‌کشورهای دیگر می‌بینند،بیاندازند واز آنها در ترکیبات خود استفاده جویند.

من در اینجا مناسب می‌بینم‌که دربرابر این گونه تلاشها، و به خاطر حسن ختام مقام‌کلامی از «آلن دانیلو» نقل‌کنم :

«ملل مختلف فقط درصورتی وجودی پردوام وحقیقی دارندکه‌اصالت هنری و فرهنگی ، تاریخ و سنتی داشته و صاحب چیزی باشندکه خاص آنهاست ...»